

شعر از محمود صاعی پور

یک جهان در جان من ، دارد فغان
این اشک جان است از چشمانم روان
چون نیک بنگری درین اوضاع زمان
یک غم مرموز است ، دردلهای مان
پس کجا می‌رویم؟ در این سیروسفر *
تا که گیریم خانه ای آباد در جای دگر
اول آموختن لازم ، ره خانه آباد یافتن
نی که چند هزاران سال راه نیافتن
عطار هفت وادی رفت ، آخر خود بدید
در قالب سیمرغی ، فقط سی مرغ دید
من نگویم این فناست ، یک جذبه است
خودشناسی زین جذبه ها شایسته است
عاقبت هدهد عطار به سرکوهی رسید
طالب و مطلوب خود، در قله اسبا بدید **
لیک هنوز هستیم، در خم یک کوره راه
منطق خود را نیافتیم، تا بیابیم شاهراه
چه کسانی کو، ره گم گشتگانند هنوز
در زندان دهند یا در زندان زمانند هنوز ***
ماجدی گم کرده ند میگردند در کوه ودشت
میگردند در آن صحاری، کسی نخلی نکشت

با دل حسرت بدنبال وعده های این و آن
بی خودی دل خوش اند، درگرداب زمان
هر روز با حبابی از وعده ها مدارا میکنند
برای پرواز سوی او ، امروز و فردا میکنند
صدها نشانی بهره پیروزی طالب دررهند
راه تقلید رها کن ، رها کن خود زان کمند
این کتاب وجد که فرمود آنرا ، بخوان ***
در فطرت خویش است ، ای رفیق مهربان
از حرص و آزمندی ، کسی طرفی نسبت
جزء از دست داد ، آنچه آورده ز کسب
در طلب آن باش که جانت فریادش میکند
در تراز آن ، بی حساب احسانش میکند
فطرت تو میزان صدق جانان توست
ایچنین میزان ، رهائی و برهان توست
خانه آباد از سیر پروازی بنماید نشان
این نهان است و آن نهانست از نامحرمان
باید که سرّ دانست در این حدیث آتشین
تا سه بالت بلند کند ترا از روی زمین ****
فرهاد آزاده از عشق کاذب ایام ، آزاد شد
نی که شیرین از صدای تیشه اش دلشاد شد
خسر و پرویز فرهاد را با تیشه فرهاد کُشت
فرهاد آزاده ، هزار خسروان با فریاد کشت

*قرآن به کجا میروید؟ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟، آیه 26 سوره تکویر (So where are you going?)

** آنجا که سیمرغ جانش آرام گرفت

*** دو قطعه شعر از این شاعر به عنوان زندان زمان و زندان ذهن

*** شعر کتاب وجودت را بخوان از این شاعر

**** شعر فطرت جهانی از این شاعر